

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

مفهومی جعلی به نام فدرالیسم زبانی

موضوع این مقاله کوشش برای فهم «نقش زبان های مادری» در «روند برقراری یک حکومت سکولار، دموکرات و فدرال در ایران» است و نشان دادن اینکه این دو مقوله لزوماً ربطی بهم ندارند و، در واقع، اگر قصد داریم که آرزوهای دیرینه ملت ما در مورد ایجاد یک حکومت غیرمتمرکز برای جلوگیری از باز تولید استبداد و تأمین حقوق برابر همه گروه های قومی، زبانی، دینی، و عقیدتی ایران تحقق یابد حتماً باید از ورود به اینگونه بحث ها خودداری کنیم.

esmail@nooriala.com

موضوع این مقاله کوشش برای فهم «نقش زبان های مادری» در «روند برقراری یک حکومت سکولار، دموکرات و فدرال در ایران» است و نشان دادن اینکه این دو مقوله لزوماً ربطی بهم ندارند و، در واقع، اگر قصد داریم که آرزوهای دیرینه ملت ما در مورد ایجاد یک حکومت غیرمتمرکز برای جلوگیری از باز تولید استبداد و تأمین حقوق برابر همه گروه های قومی، زبانی، دینی، و عقیدتی ایران تحقق یابد حتماً باید از ورود به اینگونه بحث ها خودداری کنیم.

به نظر من، اختلاط دو موضوع «زبان های مادری» و «روند برقراری یک حکومت سکولار، دموکرات و فدرال در ایران»، علاوه بر تأثیر آموزش عقاید استالین در مورد «مسئله ملی»، ناشی از نحوه اجرای غلط پروژه تبدیل «ممالک محروسه ایران» (نام کشورمان در قانون اساسی مشروطه) به یک «کشور - دولت - ملت مدرن» است. در واقع، پس از مطرح شدن این نظر که هر ملتی باید دارای «زبان مشترکی» باشد (که اغلب در ادبیات سیاسی فارسی از آن بعنوان «زبان رسمی» یاد می کنند اما ترجمه واژه «آفیشال» در زبان فرنگی واژه «اداری» است و نه رسمی)، شکی در این نیست که، از هشتاد سال پیش تا کنون، حکومت مرکزی سیاست خود را بر مبنای جلوگیری از آموزش و کاربرد زبان های غیرفارسی پایه ریزی کرده است. از نظر من، و بر حسب آنچه واقعیت کنونی جامعه ما را تشکیل می دهد، این سیاست اجرائی سخت غلط و زیان بار بوده، همواره با زور و تحمیل اجرا شده و در مردمان غیر فارسی زبان ایران عقده و گاه نفرتی از زبان فارسی و، در نتیجه از فارسی زبانان، ایجاد کرده و غیر فارسی زبانان را به این مرحله رسانده است که خواستار استقلال (اگر نگوئیم جدائی تدریجی) مناطق مختلف کشور بر اساس زبان اکثریت مردم آن منطق شوند.

پس مسئله ای مشخص و حاد، به صورت جبهه گیری زبان های دیگر مردمان ایران در برابر زبان فارسی، وجود واقعی دارد و، به همین دلیل، از نظر من، نباید گذاشت که در ایران آینده این اجحاف زبانی ادامه پیدا کند و مجلس مؤسسان آینده باید حق مردمان غیرفارسی زبان را برای آموزش و انتشار به زبان های مادری شان بشناسد و قانونی کند، در عین حالی که آموزش و بکار بردن زبان فارسی، بعنوان زبان مشترک ملت ایران، را نیز در قانون اساسی ملحوظ بدارد. (توجه کنیم که این سخن نیز ناشی از شیفتگی به زبان فارسی نیست و صرفاً ملاحظات عملی را کارمایه خود دارد).

متقابلاً باید دانست که اکنون نشان دادن واکنش های عاطفی و غیرعملی نسبت به روش و سیاست تحمیل گر ایجاد وحدت زبان در گذشته، نمی تواند و نباید سرچشمهء نتایج زیانبار دیگری شود که قادرند موجودیت کشور ما را، در پی سقوط حکومت اسلامی، به مخاطره بیاورند. بنظر من، این وظیفه بیشتر بر عهدهء روشنفکران و سیاستورانی که زبان مادری شان غیر فارسی است و در عین حال خواستار حفظ یکپارچگی کشور و تمامیت ارضی آن هستند محول شده که نکوشند گرهی را که با سرانگشتان باز می شود با دندان باز کنند.

در واقع، توسل به اینکه در روند «دولت - ملت سازی» مشخصهء بارز سیاست های کشورداری ایجاد و حفظ یک حکومت کاملاً متمرکز بوده که در آن زبان فارسی زبان اداری کشور محسوب می شود لزوماً و منطقاً نمی تواند بدان معنی باشد که ما می توانیم همهء عوارض داشتن حکومت های متمرکز و سرکوبگر را در «زبان اداری» آنها خلاصه کنیم. چرا که هر «حکومت متمرکز» ماشینی سرکوبگر است که کارکرد اش ربطی به ریشه های قومی و زبانی «راننده» اش ندارد و، لذا، این اشتباه فاحشی است که بکوشیم «قدرت متمرکز سرکوبگر» را تنها با زبان اداری اش تعریف کنیم. کسانی که چنین می کنند اغلب - بحث در ماهیت سهوی یا به عمدی اش بماند برای جا و وقتی دیگر - به مغالطه هائی این چنین دست زده یا دچار می شوند:

- می گویند: مردمان ایران را باید صرفاً به «گروه های زبانی» تقسیم کرد.
- می گویند: گروه «فارس» ها بصورتی یکپارچه در برابر گروه های زبانی ترک و کرد و عرب و لر و ترکمن (و گاه حتی گیلک و مازندرانی)،
- می گویند: «از آنجا که "فارسی" زبان اداری حکومت مستبد و متمرکز و سرکوبگر است لازم می آید که همهء فارس زبان ها را در سرکوبگری حکومت شریک بدانیم». این گویندگان، بی هیچ منطقی، تا آنجا پیش می روند که حتی آن عده افراد متعلق به گروه های زبانی دیگر را هم که با این حکومت متمرکز همکاری می کنند و یا به ادامهء حکومت متمرکز اعتقاد دارند، «فارس» محسوب می دارند!
- و معتقدند که همهء گروه های زبانی تحت ستم باید خود را از «یوغ ظلم گروه فارس» رها کنند (و در هیچ کجا هم حاضر نیستند که حداقل بجای «فارس» (که یک مفهوم قومیتی است) از ترکیب «فارس زبان ها» استفاده نمایند).

معنای وجود یک «حکومت متمرکز سرکوبگر» در یک «سرزمین پهناور» آن است که زمام اختیار همهء امور مربوط به نواحی و مناطق آن سرزمین بوسیلهء «مرکز» اداره می شود و مردمان نواحی و مناطق مختلف - که اگرچه هر یک به زبان محلی خود تکلم می کنند اما گروه های زبانی دیگری را نیز در خود جای داده اند - حقی در ادارهء امور منطقه شان ندارند؛ مدیران شان را «مرکز» از میان افراد غیر محلی انتخاب

می کند، آنها همگی و به یکسان آماج تصمیمات سراسری و بخشنامه ای مرکز اند در حالیکه که شرایط اقلیمی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی گوناگونی دارند، و همه این تصمیمات بر آنها «تحمیل» می شود. در مقابل، مبارزه با چنین حکومت های متمرکز سرکوبگری در مرحله نخست نمی تواند جز از طریق سلب برخی از «اختیارات غیر سراسری» از «مرکز» و اعطای آن به نواحی و مناطق خودگردان صورت پذیرد. در این مبارزه توسل جستن به اختلافات زبانی نمی تواند جزئی از حل مسئله باشد؛ چرا که اگر به ترکیب افرادی که حکومت مرکزی را - چه در دوران پهلوی و چه در حکومت اسلامیست های فعلی - تشکیل داده و اداره کرده اند و می کنند توجه کنیم اتفاقاً می بینیم که بخش عمده ای از این افراد از جمله ترک زبان بوده اند، هرچند که از نقاط مختلف کشور می آمده اند. یعنی، از نظر زبانی و قومیتی، حکومت مرکزی بوسیله افرادی با زبان ها و پیشزمینه های قومیتی گوناگونی اداره می شده است و اینکه زبان اداری کشور «فارسی» است نمی تواند موجب آن شود که همه گردانندگان حکومت متمرکز سرکوبگر هم «فارسی» به حساب آیند.

متأسفانه، بخصوص در نزد برخی از کوشندگان و روشنفکران ترک زبان آذری ما، کار این مغلطه بدانجا کشیده است که «عنصر زبان» کاملاً جای «نهاد سیاسی» را اشغال کرده و «حکومت متمرکز» با «حکومت فارس ها» یکی گرفته شده و، در راستای توجیه کارکردی این تصور مجعول، همه فارس زبان ها در یک مجموعه جمعیتی به نام «ملت فارس» گردآوری شده اند؛ بدین معنی که هر که زبان اول یا «مادری» اش فارسی باشد جزو یک ملت واحد به نام «فارسی» است؛ و فرقی هم نمی کند که در سواحل خلیج فارس زندگی کند یا در سواحل دریای خزر، در استان فارس باشد یا در استان خراسان!

از نظر زبان سیاسی و حقوقی بین المللی، هر «کشور» دارای فقط یک «ملت» است، مشتمل بر کلیه مردمانی که در داخل مرزهای آن دنیا آمده و یا تابعیت آن را پذیرفته اند. اما بدیهی است که، در تمام دنیا، ملت ها از گروه های مختلف نژادی، قومیتی، زبانی و مذهبی و عقیدتی گوناگون ترکیب می شوند و برخی از این گروه ها گاه بطور تاریخی و بصورت اکثریتی در مناطق خاص و ثابتی از کشور زندگی کرده و می کنند. بر این اساس می توان گفت که ملت می تواند از مجموعه واحدهائی «قومیتی - جغرافیائی» ساخته شده باشد. در کشور خود ما بلوچ ها و کردها و آذری ها و لرها و ترکمن ها و اعراب شمال خلیج فارس و فارس های ساکن در استان فارس را می توان دارای خصلتی «قومیتی - جغرافیائی» دانست. یعنی اکثریت ساکنان یک مناطق جغرافیائی دارای اشتراکات قومیتی (همخونی، همزبانی، همفرهنگی و گاه هم مذهبی) هستند. اما، بطوری که مشاهده می شود، عامل «زبان» در این اشتراکات تنها یک شاخصه برای تعیین یک گروه «قومیتی - جغرافیائی» است و نه بیش.

از این منظر که بنگریم، می بینیم که برخی از زبان ها می توانند در بین چند «گروه قومیتی - جغرافیائی» مختلف مشترک باشند. مثلاً، زبان ترکی مختص ساکنان آذربایجان بزرگ نیست و در بسیار دیگر از نقاط دیگر ایران نیز تکلم می شود و دیگر نمی توان همه این مهاجران متفرق ترک زبان را جزو یک واحد «قومیتی - جغرافیائی» دانست. همین وضعیت در مورد زبان فارسی هم صادق است. گروه های «قومیتی -

جغرافیائی» مختلفی در نقاط گوناگون کشور به زبان فارسی تکلم می کنند بی آنکه دارای اشتراکات دیگری هم در بین خود باشند و، در نتیجه، نمی توان همه آنها را در یک گروه «قومیتی - جغرافیائی»، که از نظر مدیریت سیاسی کشور گروه هائی سیاسی نیز محسوب می شوند، جمع بندی کرد.

معنای بدیهی و منطقی و طبیعی و علمی این سخن آن است که اگر بخواهیم «ملت ایران» را - بنا بر نظر کوشندگان سیاستورز قومیت های ایرانی - در اضعافی موسوم به «ملت های ایران» گروه بندی کنیم، آنگاه اگرچه می توانیم از ملت های کرد و ترک و لر و ترکمن و عرب نام ببریم اما چیزی به نام «ملت فارس» وجود نخواهد داشت و در این مورد نیز صرفاً می توانیم از وجود «ملت های فارس زبان ایران» یاد کنیم.

بر این اساس، و از نظر من، می توان گفت که عبارت «ملت فارس» یک عبارت جعلی و اختراعی است که فقط بخاطر مقاصد معینی جعل شده که من در اینجا برخی از آنها را که می شناسم ذکر می کنم:

- معتقدان به وجود «ملت فارس»، پس از طرح عقیده خود چنین ادامه می دهند که مسئله وجود حکومت متمرکز و مستبد یک «مسئله زبانی» است: ملت فارس بر سایر ملت های ایران ظلم روا داشته و آنها را از حقوق خود محروم ساخته است.

- می گویند: پس اگر بخواهیم تقسیمات کشوری را در راستای تمرکز زدائی (که نام دیگر و فرعی فدرالیسم است) «منطقی» کنیم باید هیچ معیاری جز معیار زبانی را در نظر نگیریم و، در نتیجه، کشور را به شش - هفت منطقه زبانی تقسیم کنیم و به هر منطقه اختیارات خودگردانی بدهیم.

- می گویند: زبان اصلی و اداری این شش - هفت منطقه زبانی است که منطقه بر حسب آن مشخص شده و یا اکثریت مردم آن به زبان مستقل خود تکلم می کنند؛ و این مناطق مجبور نیستند از یک زبان واحد اداری پیروی کرده و آموزش آن را در منطقه خود اجباری کنند.

من به ذکر دیگر اجزاء این مقاصد ادامه نمی دهم، چرا که فکر می کنم همین مختصر نشان می دهد که اعتقاد به تقسیمات کشوری بر اساس مناطق زبانی، و اعطای خود گردانی به آنها (که از آن با عبارت «فدرالیسم زبانی» یاد می کنند)، در اصل چیزی جز خواستاری خودمختاری و، در صورت امکان، استقلال کامل این مناطق نیست، حتی اگر، بنا بر مصلحت، این کار در «چارچوب ایران» انجام پذیرد.

بعبارت دیگر، آنها می خواهند که وضعیت بصورت دري گشوده برای «کشور - ملت» شدن بعدی این مناطق باقی بماند. و این یعنی تضاد با اصل حفظ تمامیت ارضی کشور که اکثریت ایران (با هر ریشه قومیتی - ملیتی) خواستار آنند.

در اینجا لازم است که از بروز ممکن یک سوء تفاهم در مورد خودم جلوگیری کنم. اولویت های کارکردی من در ساحت «استبداد زدائی» اینگونه اند که من نخست به «انسان» فکر می کنم و سپس به سرزمین اش، و مدعی آن نیستم که وحدت یک سرزمین را باید به قیمت سرکوب مردمان و زدودن حق

خودگردانی و رسیدن شان به رفاه و آرامش حفظ کرد. یعنی اگر فکر می کردم که پیدایش بلوچستان و کردستان و آذربایجان مستقل از ایران می تواند به سعادت و رفاه و آرامش مردمان این سرزمین ها بیانجامد، حاضر نمی شدم که، به نام حفظ تمامیت ارضی ایران، از لشکرکشی مرکز به مناطق و سرکوب مردمان شان حمایت کنم. اما، در این نزدیک به هفت دهه ای که شاهد زنده جریانات سیاسی کشورم بوده ام به این نتیجه رسیده و در مقالات دیگرم توضیح داده ام که تجزیه ایران به نفع هیچ یک از ساکنان کشورهای کوچکی که از دل ایران در می آیند نیست، و همهء ادلهء موافق با تجزیهء کشورمان یا حاصل جاه طلبی های شخصی اند، یا از سر بی اطلاعی و گریز از منطق طرح می شوند، و یا بوسیلهء بیگانگانی که قصد غارت ثروت های ملی این مردمان را دارند دامن زده می شوند. بعبارت دیگر، از نظر من، و بخاطر شرایط بین المللی حاکم بر منطقهء ما، تجزیهء ایران مآلاً تک تک واحدهای سیاسی مستقل شده از کشورمان را از یکسو فقیرتر، بحران زده تر، و بی آینده تر می کند و، از سوی دیگر، آنها را وای دارد که بر حمایت و ادارهء همسایگان همفرهنگ خود تکیه کرده و، در نتیجه، مردمان خود را در یک واحد سیاسی وسیع تر تبدیل به شهروندانی درجه دوم کنند.

پس من اگرچه با «فدرالیسم» موافقم اما طرح ایدهء «فدرالیسم زبانی» را سمی مهلک می دانم که یک گروه کوچک از روشنفکران و سیاستورزان قومیت های مختلف ایران به کام مردمان خودشان می ریزند و، به سودای ایجاد کشورهائی مستقل که خود مدیریت آن را بر عهده خواهند داشت، موطن خویش را به آتش می کشند.

اما می دانم که، در برابر مخالفت با «فدرالیسم زبانی»، لازم است که من نیز «فدرالیسم» مورد نظر خود را به صفتی متصف کنم. ولی برای انجام این وظیفه ناچارم که اندکی در مورد موضوعی به نام «تقسیمات کشوری» در وطن مان توضیح دهم:

کشور ما همواره به منطقه های مختلفی تقسیم می شده است که در آن اشتراکات خونی، قومیتی، فرهنگی، مذهبی و زبانی وجود داشته است. بلوچستان و کردستان و آذربایجان و خوزستان و ترکمنستان و لرستان، و بسیاری از «استان» های دیگر، همواره همین بوده اند که هستند؛ با این تفاوت که بخش های بزرگی از آنها اکنون از ایران جدا شده اند. پس ریشهء تقسیمات کشوری کنونی در ایران همواره «قومیتی» بوده که در شاخهء فرهنگی اش ویژگی زبانی را نیز با خود حمل می کرده است.

اما رشد جمعیت، مقتضیات اقتصادی و گاه سیاسی موجب آن شده است که این مناطق خود به نواحی کوچک تری تقسیم شوند. به همین دلیل اکنون چند استان «آذری نشین» یا «کرد نشین» در ایران وجود دارند بی آنکه این «تفکیک» نافی پیوندهای تاریخی این استان ها با هم باشد. حال، اگر در فردای فروپاشی حکومت اسلامی بخواهیم یک سیستم نامتمرکز (یا فدرال) را در ایران مستقر کنیم، بزرگ ترین زیان ها از این ناحیه خواهد بود که کار را از مبداء تقسیمات کشوری - چه رسد به تقسیم کشور بر اساس زبان مادری - آغاز کنیم. کوچک ترین تغییری در مرزبندی های استانی کشور ما - آن هم به بهانهء اشتراکات

زبانی - می تواند به جنگ و خونریزی بیانجامد. هنوز اختلافات مردمان ساکن قزوین و زنجان در مورد استان شدن شان، که همین چندی پیش، شعله ور شد، پیش روی ما قرار دارد.

می خواهم نتیجه بگیرم که کار استقرار یک حاکمیت فدرال در ایران نمی تواند با دستکاری در تقسیمات کشوری آغاز شود و وارد کردن بحث های مربوط به این موضوع - آن هم بر اساس زبان و در خارج کشور - فقط به درد کارشکنی در امر اتحاد نیروهای ضد حکومت اسلامیست ها می خورد.

باری، بنظر من، برای رسیدن به یک راه حل عملی، کم هزینه و پایدار، حکومت فدرال (نامتمرکز) آینده باید ابتدا بر اساس پذیرش استان بندی های کنونی ایران بوجود آید و سپس - شاید به کمک کارشناسان دستگاه برنامه ریزی کشور - واحد خاصی برای «منطقی کردن» تقسیمات کشوری آغاز بکار کند و با ایجاد فهرستی از معیارها و اولویت، بکوشد تا علاوه بر ملاحظات اقتصادی، جغرافیائی، و معیشتی گوناگون، مسائلی همچون همگونی های فرهنگی را نیز در نظر گیرد. اما، در اعمال این معیارها نیز لازم است که همواره کسب رضایت مردمان مناطقی که دستخوش تغییرات ناشی از منطقی کردن تقسیمات کشوری می شوند نیز ملحوظ شده و در صدر اولویت ها قرار گیرد.

و، در کنار همه این ملاحظات، مهم آن است که بدانیم ما همه جزئی از «ملت ایران» هستیم، و آنچه اهمیتی بنیادی دارد برابری حقوق شهروندی تک تک ما، منتزع از هویت های فرهنگی، زبانی، مذهبی و عقیدتی مان است و در این راستا شایسته نیست که ملت ایران را به گروه های درجه بندی شده شهروندی تقسیم کنیم. هر ایرانی، در هر کجای ایران که باشد و در هر منطقه خودگردان که زندگی کند، باید به لحاظ حقوق شهروندی خود، با دیگران برابر و مساوی باشد.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>